

گپی خودمانی : کار، مزد، استثمار، کمی هم سیاست

رضارشیدی

ششم آذرماه هشتاد و پنج

یادم می آید، سیزده، چهارده ساله که بودم، وقتی درباره فقر، بدبختی، حکومت، دولت، شاه، رئیس جمهور، حرفی زده می شد، این جمله بارها و بارها تکرار می شد: "سیاست پدر و مادر ندارد" و اگر صحبتها خیلی جدی می شد می گفتند: "به ما چه هر که خر باشد ما هم پالانش می شویم".

امروز که بزرگ شدیم، از صبح کله سحر خروس خوان تا بوق سگ آخر شب، مجبور هستیم کار کنیم تا زنده بمانیم، درس خواندن هم فقط یک جوری سرگرمی است و به قول دوستان یک چیز سرکاری، اگر باور نمی کنید به، به آمار لیسانسه ها و درس خوانده های بی کار فامیل مراجعه کنید. درباره سیاست با هم حرف بزنیم، راستی سیاست یعنی چه؟! چرا ما کارگران را از سیاست و سیاسی شدن می ترساند؟ چرا ما کارگران را از سیاست و سیاسی شدن می ترساند؟! چرا این قدر تابلو ورود ممنوع جلوی ورود ما نصب کرده اند؟! اگر کارگران از سیاست حرف بزنند و از سیاست سردر بیاورند چه اتفاقی می افتد؟! یاد ضرب المثلی افتادم: "روزی یک نفر کاسه ی ماستی را با خود لب دریا برد. با یک قاشق کوچک ماست را به دریا می ریخت و به هم می زد. کسی از آنجا می گذشت، او را دید و پرسید: چه کار می کنی. مرد جواب داد: دارم آب دوغ درست می کنم. رهگذر پرسید مگر می شود، مرد جواب داد: اگر بشود چه می شود.

به راستی اگر کارگران وارد سیاست شوند یعنی مانند بقیه افراد جامعه که اجازه دارند درباره ی هر چیزی صحبت کنند، تصمیم بگیرند، اعمال اراده کنند و قانون تصویب نمایند، چه اتفاقی می افتد؟ به زندگی مان نگاه کنیم، به زندگی پدر و مادرمان. تا چشم به هم زدیم ۱۶، ۱۷ ساله و کمک خرج خانواده.

عده ای از ما با هزاران تلاش دیپلم یا لیسانس گرفتیم. برای این مدرک همه ی اعضای خانواده مجبور شدند، کم بخورند، ارزان بپوشند، فشارهای جسمی و روحی را تحمل کنند.

با هزار سفارش و خواهش کاری پیدا کردیم و شدید کارگرمزد بگیر، و برای ۹ ساعت کار در سال ۸۵ معادل ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان حقوق می گیریم.

ادامه ی کارمان هم معلوم نیست تا چه مدت تداوم داشته باشد چون کارگر قراردادی و قرارداد سفید امضاء یعنی هر وقت کارفرما به هر دلیلی خوشش نیامد میتواند اخراجمان کند تا مین مخارج و مایحتاج زندگی با حقوق ماهی ۲۰۰ هزار تومان یعنی شعبده بازی.

اجاره ی خانه، هزینه آب، برق، گاز، تلفن، هزینه شوینده ها، ایاب ذهاب، آن هم با اتوبوس و مترو، هزینه ناها و شام، صبحانه، هزینه های مدرسه و دانشگاه بچه ها و هزینه حمام و آرایشگاه راستی از تفریح، که چیزهایی از

آنها شنیده ایم، سینما!، پارک! خیلی به خود فشار بیاوریم بعد از ظهر جمعه از بس که شش و بش کردیم، خوب که خسته و کوفته و سردرگم شدیم به اصرار بچه ها با کلی فشار و عذاب به پارک سری می زنیم.

این چند سطر بخش بزرگی از واقعیت زندگی ماست.

قدری درباره ی سیاست که قرار است جزئی از زندگی مان شود حرف بزنیم. در جامعه ی طبقاتی، در جامعه سرمایه داری، بیشتر وقتها، سیاست را اینجوری برایمان تعریف کرده اند: " عزیزان، دوستان، برادران، همه ما خانواده داریم و برای اداره ی منظم و خوب خانواده و رفاه تلاش می کنیم تا نگذاریم، خانواده از هم بپاشد. همه ی امور دنیا، احتیاج به سرپرست و قیم و نگهبان دارد. کسی که امین مردم هم باشد. اگر در خانواده کسی نباشد که تصمیم درست بگیرد و خانواده را رهبری نکند خانواده از هم می پاشد. اگر هر کسی دلش بخواهد هرکاری را که دوست دارد انجام دهد آرامش و آسایش خانواده به هم می ریزد. پس لازم است یک نفر به عنوان بزرگتر و سرپرست خانواده انجام وظیفه کند. جامعه هم یک خانواده بزرگ است. خانواده ی همه ما. پس لازم است که این خانواده بزرگ سرپرست و نگهبان داشته باشد. " در نتیجه متفکران نظام طبقاتی و حامیان آنها نام این سرپرست را دولت نام گذاری کردند.

البته همه ی این حرفها خیلی هم بی ربط نیست، واقعا برای اداره ی هر کاری لازم است که افرادی مسئولیت آن را به عهده بگیرند، پس برای اداره جامعه دولت لازم و ضروری تعریف شد.

اما ببینیم این جامعه چه جامعه ای است؟ انسانها در این چطور امرار معاش و زندگی می کنند؟ و دولت چه نقشی در زندگی افراد و مناسبات حاکم بر جامعه دارد. وقتی به تعداد و موقعیت انسانها ی جامعه دقت کنیم، عده ای کار می کنند، تقریباً ۹۵٪ افراد و ۵٪ بقیه کسانی هستند که حقوق و دستمزد آن ۹۵٪ را پرداخت می کنند. پس در یک مناسبات اجتماعی به ظاهر داوطلبانه به کار گرفته می شوند و عده ای هم بابت کار آنها دستمزد پرداخت می کنند. از تعداد افراد جامعه اکثریت صاحب هیچ ابزار و وسایل تولیدی نیستند، در عوض طرف مقابل یعنی همان اقلیت، صاحب تمامی ابزار های تولیدند و آنها را در اختیار جامعه قرار می دهند تا وسایل به ظاهر مورد نیاز جامعه را تولید نمایند.

این تقسیم بندی افراد جامعه به دارندگان ابزار و وسایل تولید از یک طرف و کسان دیگری که چیزی ندارند جز نیروی کارشان. هم زمان با این تقسیم بندی، فروشندگان نیروی کار را کارگرو صاحبان ابزار و وسایل تولید را سرمایه دار و آنچه که فروخته می شد نیروی کار و پولی که بابت فروش نیروی کار دریافت می شد را دستمزد نام گذاشتند.

در جامعه ی سرمایه داری همه ی این رابطه ها اختیاری به نظر می رسد. کسی کارگرا را مجبور نمی کند که روزی ۱۴ تا ۲۰ ساعت کار کند. در این نظم اجتماعی انسانها دو طرف این سیستم قرار می گیرند، یکی نیروی کار می فروشد و دیگری می خرد، یکی مزد بگیر است دیگری مزد بده.

برای اینکه نظم جامعه به هم نخورد و کارگر بابت پولی که می گیرد کار کند و به تعهداتش عمل کند و در کل جامعه از هم نپاشد، سازمانی را درست کردند که ضمانت اجرای قوانین را داشته باشد. این سازمان را دولت معرفی کردند و اسم گذاشتند. اما مخارج این سازمان که قرار است حافظ نظم جامعه باشد را چه کسی باید پرداخت کند. این از قبل و بر اساس تقسیم بندی جامعه معلوم است کارگر که پول ندارد پس میماند سرمایه دار " بیچاره " که هزینه این دستگاه عریض و طویل را باید پرداخت کند تا قوانین و مقررات جامعه، عملی شود. دولت به معنی سازمان قضایی، سازمان قانون گذاری و سازمان اجرایی، و هر کدام از این سازمانها کلی هزینه دارند و افراد زیادی را به استخدام خود در

می آورند، از این عده، تعدادی کار قانون گذاری را به -عهده دارند، که نام آنها قوه ی قانون گذاری یا قوه مقننه نام گرفت عده ای مسئول این هستند که اگر کسی از قوانین سر پیچی کرد آنها را محاکمه نمایند این سازمان قوه قضائیه نام گرفت و برای اجرای قوانین حتما سازمانی با قدرت لازم است که در نظام سرمایه داری پلیس این وظیفه را عهده دار شد.

پلیس به عنوان ابزار حفظ امنیت و اجرای قوانین در نظام سرمایه داری از اجزاء غیر قابل انکار آن است . پلیس با هزینه عده ای " از مال گذشت که " هر چه دارند را درطبق اخلاص گذاشته اند اداره می شوند. " تا بقیه " راحت " زندگی کنند. این اقلیت تمامی امکانات خود را به کار می گیرند تا کارخانه ای را راه اندازی کنند که وسایل معاش همه فراهم شود. ساعت ها نقشه می کشند، نیروی متخصص با هزینه های گزاف استخدام می کنند تا نقشه های رفاه مند برای جامعه مهیا کنند همه ی این زحمات را برای " آسایش جامعه " متحمل می شوند و برای حفظ آن سازمان پلیس را بوجود آوردند. سرمایه داری وظیفه سازمان دادن نظم اجتماعی تولید را هم به عهده دارد. تمامی تلاش خود را صرف تولید لوازم و امکانات می کند که جامعه به آن نیاز دارد. برای پایداری و تداوم نظم تولید، دستگاه پلیس برای برقراری نظم از اولین الزامات نظام سرمایه داری می باشد.

اگر پلیس نباشد چه کسی "نظم اجتماعی" را برقرار و تضمین می کند، چه کسی "دزدان" و "خاطیان" را دستگیر می کند، آدمهای عجیب و غریبی که برای ادامه ی زندگی و زنده ماندنشان برای درس خواندن بچه هایشان، برای پوشاک اعضا خانواده، مسکن تلاش می کنند.

سرمایه دار و سرمایه داری باید در آرامش به سر ببرد تا بتواند بهتر تولید کند. از آنجائیکه مالکیت ابزار و وسایل تولید در دست سرمایه دار است او تصمیم می گیرد که چه چیزی تولید کند که هم راحت بفروشد و هم سود بیشتری عایدش شود تا بتواند حقوق و دستمزد کارگرا پرداخت نماید " بیچاره چقدر به فکر کارگر است " بنابراین باید در محیطی آرام و به دور از تنش زندگی کند. باید بتواند راحت بخورد، راحت بخوابد و استراحت کند، تا افکارش را روی کارش و کارخانه و تولید متمرکز نماید. و برای این کار از پلیس و دیگر امکانات مانند رسانه ها، رادیو و تلویزیون، مجلات و روز نامه ها بهره می گیرد.

اما آیا تمامی حقیقت نزد سرمایه و سرمایه داری است؟

آیا بدون وجود چنین سیستمی جامعه سر پا نمی ماند؟!؟

آیا کارگر نمی تواند تشخیص دهد که چه چیزی مورد نیاز انسان است و آن را تولید کند!؟

آیا کارگر نمی داند جامعه امن و مرفه چه نیازهایی دارد!؟

جواب بسیار روشن است: فردای بهتر یعنی نفی و پس زدن تمامی مناسبات اقتصادی، سیاسی اجتماعی موجود.

کارگر هم می داند هم می تواند از پس اداره ی جامعه برآید باید خودمان را باور کنیم به آگاهی مسلح شویم و متشکل عمل کنیم.

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگری

پیش به سوی ایجاد تشکل مستقل کارگری از دولت و کارفرما

رضا رشیدی

۸۵/۸/۱۲

سایت شورا